

تحلیل مبانی و فرایند تغییر احکام عبادی در مقام تراحم با مصلحت «حفظ نظام»

چکیده

مواجهه میان احکام ثابت عبادی و مصالح متغیر اجتماعی، از جمله چالش‌های بنیادین فقه معاصر است. بخش بزرگی از عبادات، به دلیل ماهیت «تعبدی»، در برابر هرگونه تغییر مقاومت می‌کنند. حال آنکه مصلحت «حفظ نظام» به عنوان یکی از اوجب واجبات، گاه ایجاب می‌کند که این احکام به صورت موقت دچار تغییر شوند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع فقهی و اصولی، در پی ارائه یک چارچوب روشمند برای حل این تراحم است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این تقابل، از نوع «تراحم سلسله‌مراتبی» است؛ یعنی تراحم میان یک اصل حاکم و بنیادین (حفظ نظام) با یک حکم خاص و فرعی (عبادت تعبدی). بر این اساس، اصل حفظ نظام به عنوان یکی از مقاصد عالی شریعت، بر حکم عبادی در مقام تراحم، اولویت و حاکمیت دارد. این مقاله یک فرایند عملیاتی منضبط برای اعمال این تغییر ارائه می‌دهد که ارکان آن شامل «احراز قطعی خطر توسط حاکم اسلامی با رجوع به اهل خبره» و «صدور حکم ثانویه مقید به ضوابطی چون موقتی بودن، حداقل‌سازی و حفظ جوهر عبادت» است. این چارچوب نشان می‌دهد که فقه امامیه از ظرفیت درونی برای مدیریت بحران‌ها برخوردار است، به گونه‌ای که هم پویایی خود را حفظ کند و هم از خطر بدعت مصون بماند.

واژگان کلیدی

حفظ نظام، احکام تعبدی، تراحم، تغییر احکام، فقه عبادی، مصلحت

احکام عبادی در منظومه فقه اسلامی از جایگاهی ویژه برخوردارند. این دسته از احکام که تنظیم کننده رابطه انسان با خداوند هستند، بر مبنای اصل «توقیف» استوار شده‌اند؛ بدین معنا که کمیت و کیفیت آن‌ها از سوی شارع مقدس تعیین شده و عقل بشری را در مقام تشریح و قانون‌گذاری به حریم آن راهی نیست (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۳۱). بخش بزرگی از این احکام، «تعبدی» محض هستند و حکمت و علت تشریح آن‌ها بر مکلفین پوشیده است (ایازی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۰-۳۸۱) این ویژگی، ضمن تعمیق جنبه تسلیم و عبودیت، ثبات و پایداری خاصی به ساختار عبادات بخشیده و آن را از تغییرات سلیقه‌ای و دگرگونی‌های زمانه مصون داشته است. این ثبات، ضامن حفظ شاکله اصلی دین و انتقال بی‌کم‌وکاست آن به نسل‌های آینده تلقی می‌شود. با این حال، فقه اسلامی به عنوان یک نظام حقوقی جامع، تنها به رابطه فردی انسان و خدا محدود نمی‌شود، بلکه برای اداره جامعه و تأمین مصالح عمومی نیز برنامه دارد. یکی از کلان‌ترین اهداف و مقاصد عالی‌ه شریعت، «حفظ نظام» اجتماع اسلامی است؛ اصلی که فقها با استناد به ادله عقلی و نقلی، آن را از «اوجب واجبات» دانسته‌اند و مصلحت آن را بر بسیاری از احکام اولیه فردی و گاه اجتماعی مقدم شمرده‌اند (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۶۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۹۰). مفهوم «نظام» در اینجا صرفاً به معنای امنیت حداقلی نیست، بلکه شامل کلیت ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه اسلامی است که بقا و کارآمدی دین در گرو پایداری آن است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۵۷). چالش اصلی زمانی رخ می‌نماید که در یک وضعیت واقعی و ملموس، میان عمل به یک حکم عبادی جمعی تعبدی و لزوم حفظ کیان و نظام اجتماع، تراحم و تعارض به وجود آید. برای مثال، هنگامی که اقامه یک عبادت واجب جمعی (مانند حج یا نماز جمعه)، به دلیل شیوع یک بیماری خطرناک، سلامت عمومی و نظام بهداشتی جامعه را به مخاطره اندازد، یا زمانی که انجام آن، بستری برای سوءاستفاده دشمنان و ضربه زدن به اساس حاکمیت اسلامی فراهم آورد. در چنین شرایطی، آیا ساختار ثابت و توقیفی عبادات، هرگونه تغییر را برمی‌تابد؟ و اگر پاسخ مثبت است، فقه برای جلوگیری از هرج و مرج در دین و نیفتادن در ورطه بدعت و تحریف، چه سازوکار، اصول و فرایندهای پیش‌بینی کرده است؟ بررسی آثار و پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد که موضوع انعطاف‌پذیری احکام شرعی، از دیرباز مورد توجه فقها بوده است. تحقیقات انجام شده در این حوزه را می‌توان به چند دسته اصلی تقسیم کرد. با این وجود، نقطه خلأ در پژوهش‌های موجود، عدم تمرکز بر نقطه تلاقی این دو حوزه است. اغلب تحقیقات، یا به صورت کلی از تغییرپذیری احکام سخن گفته‌اند یا صرفاً به تأثیر قواعد ثانویه بر احکام اجتماعی و معاملاتی (فقه العقود و الإیقات) پرداخته‌اند؛ حوزه‌ای که به دلیل «معلل» بودن بسیاری از احکامش، ظرفیت بیشتری برای انعطاف دارد. اما ورود به منطقه ممنوعه عبادات تعبدی، و ارائه یک «فرایند روشمند» برای حل تراحم میان یک «حکم عبادی تعبدی» و مصلحت «حفظ نظام» و همچنین تبیین دقیق ضوابط و محدودیت‌های آن، امری است که تحقیق مستقلی را می‌طلبد و کمتر به چشم می‌خورد. این مقاله در صدد است تا این خلأ پژوهشی را پر کند. این پژوهش با روش

توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای در حوزه فقه و اصول، در پی پاسخ به این پرسش است که مبانی فقهی و فرایند روشمند برای تغییر مشروع یک حکم عبادی تعبّدی در مقام تراحم با مصلحت حفظ نظام چیست؟ و اولویت مصلحت حفظ نظام بر احکام تعبّدی بر چه مبانی استوار بوده و در این راستا چه ضوابطی باید جهت اجتناب از بدعت رعایت شود؟ هدف نهایی، صرفاً اثبات جواز این تغییر نیست، بلکه ارائه الگویی است که ضمن حفظ قداست و ساختار اصلی عبادات، راه را برای مدیریت فقهی بحران‌های اجتماعی باز کند و پویایی فقه شیعه را در عرصه عمل به نمایش گذارد. برای رسیدن به این مقصود، در بخش نخست به تحلیل مبانی نظری بحث، یعنی ماهیت احکام تعبّدی و جایگاه قاعده حفظ نظام، پرداخته می‌شود. در بخش دوم، ماهیت تراحم میان این دو تحلیل شده و مبانی جواز تغییر ارائه می‌گردد. در بخش سوم و پایانی نیز، فرایند اجرایی و ضوابط دقیق این امر برای پیشگیری از هرگونه افراط و تفریط تبیین خواهد شد.

۱. مبانی نظری: ماهیت‌شناسی احکام تعبّدی و جایگاه قاعده حفظ نظام

برای ورود به بحث اصلی، یعنی تحلیل چگونگی تغییر یک حکم عبادی در تراحم با مصالح کلان جامعه، ابتدا باید دو مفهوم کلیدی را به دقت واکاوی کرد. نخست، ماهیت «تعبّدی» بودن احکام عبادی که منشأ اصلی مقاومت در برابر هرگونه تغییر است؛ و دوم، جایگاه و اهمیت قاعده «حفظ نظام» که به عنوان متغیر اصلی، این ثبات را به چالش می‌کشد.

۱-۱. تحلیل مفهوم «تعبّدی» و «توقیفی» در عبادات و بررسی ادله آن

در فقه اسلامی، حوزه عبادات با دو ویژگی ممتاز «توقیفی بودن» و «تعبّدی بودن» شناخته می‌شود که هرچند نزدیک به هم هستند، اما تفاوت‌های ظریفی با یکدیگر دارند. توقیفی بودن به منبع تشریح و قانون‌گذاری احکام بازمی‌گردد. یک حکم توقیفی، حکمی است که تعیین آن منحصراً در اختیار شارع بوده و عقل یا عرف بشری حق دخالت در اصل جعل یا تغییر جزئیات آن را ندارد (کرکی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۵۲). تمام عبادات، از این منظر توقیفی هستند. یعنی اینکه چرا نماز صبح دو رکعت است یا چرا در حج باید هفت دور طواف کرد، امری است که صرفاً مبتنی بر دستور الهی است و هیچ فقیه یا مجتهدی نمی‌تواند بر اساس مصلحت‌سنجی شخصی، این ارکان را تغییر دهد. دلیل اصلی این امر، ناتوانی عقل بشر در درک کامل کیفیت رابطه عبادی میان خلق و خالق و مصالح و مفساد واقعی نهفته در این اعمال است (شیر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۹). بنابراین، توقیفی بودن، راه را بر هرگونه قانون‌گذاری جدید یا بدعت در حوزه عبادات می‌بندد. اما تعبّدی بودن، ناظر به میزان درک عقل از «علت» و «حکمت» یک حکم است. در تقسیم‌بندی مشهور، احکام شرعی به دو دسته «تعبّدی» و «توصلی» (یا «معلل») / «معقول المعنی» تقسیم می‌شوند. (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۶۹ و ۷۰) احکام توصلی احکامی هستند که هدف و غایت مشخصی دارند و انجام عمل، صرفاً مقدمه‌ای برای رسیدن به آن هدف است. برای مثال، هدف از طهارت لباس برای نماز، پاکیزگی است. لذا اگر این پاکیزگی با هر روش

عقلایی حاصل شود، امر شارع محقق شده است (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۳۷۱) در مقابل، احکام تعبدی احکامی هستند که یا علت آنها برای عقل بشر اساساً قابل درک نیست، یا اگر هم حکمت کلی آن قابل فهم باشد (مانند قرب به خدا در نماز)، جزئیات و ارتباط آنها با آن هدف، برای ما نامشخص است. در این نوع احکام، قصد قربت و انجام عمل دقیقاً به همان شکلی که شارع دستور داده، شرط اصلی صحت عمل است (امام خمینی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۴۷). اکثر جزئیات عبادات، مصداق بارز احکام تعبدی هستند. عقل نمی تواند به تنهایی دریابد که چرا باید در نماز رکوع یا سجود انجام داد یا چرا روزه با امساک از برخی امور خاص محقق می شود (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۹-۴۰) اینجاست که پای «تعبد» و تسلیم محض در برابر امر الهی به میان می آید. این ویژگی، اگرچه روح عبودیت را تقویت می کند، اما همین امر، چالش اصلی را در برابر هرگونه تغییر ایجاد می کند؛ زیرا وقتی علت یک حکم را ندانیم، نمی توانیم به سادگی تشخیص دهیم که در شرایط جدید، آیا آن علت همچنان پابرجاست یا خیر و تغییر در حکم، چه تأثیری بر آن خواهد گذاشت. برای درک بهتر تفاوت این دو دسته از احکام، می توان ویژگی های آنها را در جدول زیر خلاصه کرد:

ویژگی	احکام تعبدی	احکام توصیلی/معلل
نقش عقل	صرفاً فهم و امثال دستور شارع	درک علت و حکمت حکم
شرط صحت	قصد قربت و انطباق کامل با دستور	حصول نتیجه و غایت مطلوب شارع
قلمرو	اغلب عبادات و جزئیات آنها	اغلب معاملات و احکام اجتماعی
انعطاف پذیری	بسیار کم و محدود به موارد خاص	بالا و قابل تطبیق با شرایط
امکان قیاس	منتفی است	در چارچوب علت منصوصه، ممکن است

جدول ۱. تفاوت احکام تعبدی و توصیلی

پرسش مهمی که در اینجا مطرح می شود آن است که چرا اساساً شارع حکیم، بخشی از احکام، به ویژه در حوزه عبادات را به صورت تعبدی و با علتی نامکشوف تشریح کرده است؟ تبیین حکمت تشریح بخشی از احکام به صورت تعبدی، به درک عمیق تر جایگاه آنها کمک می کند. حکمت اصلی این امر را می توان در آزمون روحیه عبودیت و تسلیم جستجو کرد. هنگامی که یک حکم، دارای علت و فلسفه روشنی است، عمل به آن بیش از آنکه نشانه تعبد باشد، برخاسته از یک محاسبه عقلانی و منفعت سنجانه است. اما در احکام تعبدی، تنها انگیزه مکلف برای عمل، امر خداوند است. اینجاست که جوهر تسلیم و بندگی محض، خود را به نمایش می گذارد و ارزش عمل را دوجندان می کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۶) به بیان دیگر، تعبدیات، خالص ترین عرصه برای نمایش اطاعت و اعتماد به حکمت پروردگار است. حکمت دیگر این امر، به محدودیت های ذاتی عقل بشر بازمی گردد. عقل انسان، هرچقدر هم که توانا باشد، از درک تمام جوانب و مصالح و مفسد پیچیده حاکم بر هستی و به ویژه

کیفیت رابطه انسان با خالق، ناتوان است (ساعدی، ۱۳۸۸) تشریح تعبّدی، در واقع نوعی خط قرمز کشیدن از سوی شارع است تا انسان را از ورود به حوزه‌هایی که در آن تخصص و دانش کافی ندارد، بازدارد و او را از خطای محاسبه و قانون‌گذاری ناقص مصون بدارد. این امر، ضمن حفظ ساختار اصلی دین، به انسان یادآوری می‌کند که در برابر معرفت نامتناهی الهی، دانش او محدود است و بهترین راه، اعتماد و پیروی است. ادله توفیقی و تعبّدی بودن عبادات متعدد است. آیات قرآن کریم مکرراً بر لزوم اطاعت محض از خدا و رسول (نساء: ۵۹) و پیروی از آنچه نازل شده (اعراف: ۳) تأکید دارند. روایات نیز سرشار از مواردی هستند که ائمه (ع) اصحاب خود را از قیاس و استدلال‌های شخصی در احکام دین، به ویژه در عبادات، برحذر داشته‌اند (برای نمونه نک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۳). جمله مشهور «إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قَيَسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۷) ناظر بر همین واقعیت است که اگر قرار باشد سنت و روش تشریح شده توسط دین، با مقیاس‌های عقلی سنجیده شود، اصل دین از میان خواهد رفت (برای بحث تفصیلی نک: خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۲۰)؛ بنابراین، هرگونه بحث در مورد تغییر در احکام عبادی، باید با پذیرش این اصل بنیادین آغاز شود که ما با حوزه‌ای توفیقی و غالباً تعبّدی مواجه هستیم (علی‌دوست، ۱۳۹۰، ص ۱۱۵). این بدان معناست که هر تغییری نیازمند یک مجوز فقهی بسیار قوی و یک قاعده حاکم است که بتواند بر این اصول اولیه اولویت یابد. اینجاست که اهمیت قاعده «حفظ نظام» آشکار می‌شود.

۱-۲. تبیین فقهی قاعده «حفظ نظام» و اثبات اولویت آن بر احکام اولیه

در مقابل اصل «تعبّدی بودن» عبادات که بر ثبات و عدم تغییر تأکید دارد، اصل «حفظ نظام» قرار می‌گیرد که نمایانگر جنبه اجتماعی و پویای فقه اسلامی است. «نظام» در اصطلاح فقهی، صرفاً به معنای نظم و امنیت عمومی نیست، بلکه به ساختار و کیان جامعه اسلامی اطلاق می‌شود که حفظ آن، بستر اجرای تمام احکام دین، اعم از فردی و اجتماعی، را فراهم می‌آورد (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲). به عبارت دیگر، نظام اجتماعی، ظرفی است که مظلوف دین در آن قرار می‌گیرد؛ اگر این ظرف بشکند یا آسیب ببیند، مظلوف نیز در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت. از این رو، حفظ نظام نه یک حکم در عرض سایر احکام، بلکه به اصطلاح فقها دفاع از بیضه اسلام بر همه امت مسلمین واجب به شمار می‌آید (نائینی، ۱۳۳۵، ص ۶؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ص ۸؛ کاشف الغطا، ۱۳۸۳، ص ۲۸۸). لذا عدم اعتنا به این امر در حکم حرام قطعی استرایی درک دقیق‌تر جایگاه قاعده حفظ نظام، باید توجه داشت که «نظام» یک مفهوم یکپارچه و بسیط نیست، بلکه دارای لایه‌ها و مراتب مختلفی است که هر یک، بخشی از حیات اجتماعی مسلمانان را پوشش می‌دهند. تحلیل این مراتب به ما کمک می‌کند تا در مقام تزامن، اهمیت و اولویت‌ها را بهتر بسنجیم. برای درک دقیق‌تر جایگاه قاعده حفظ نظام، می‌توان مراتب آن را در یک دسته‌بندی تحلیلی، حداقل به چهار لایه اصلی تفکیک کرد:

۱) نظام سیاسی-امنیتی: این مرتبه، اساسی‌ترین لایه نظام است و به حفظ کیان حکومت اسلامی، تمامیت ارضی، استقلال و امنیت عمومی جامعه در برابر تهدیدات داخلی و خارجی بازمی‌گردد. اختلال در این مرتبه، به معنای هرج و مرج یا سلطه دشمنان است و حفظ آن، بر هر امر دیگری اولویت دارد. بسیاری از احکام حکومتی ولی فقیه، ناظر به حفظ این مرتبه از نظام است (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۳۲).

۲) نظام اجتماعی-فرهنگی: این لایه به حفظ انسجام اجتماعی، اخلاق عمومی، هویت فرهنگی و نهاد خانواده مربوط می‌شود. اموری که پایه‌های همبستگی یک ملت را تشکیل می‌دهند و فروپاشی شان، جامعه را تهی می‌سازد، در این مرتبه قرار دارند.

۳) نظام اقتصادی: این مرتبه شامل ساختارهای کلان اقتصادی کشور است که معیشت عمومی مردم به آن وابسته است. جلوگیری از فروپاشی اقتصادی، تورم افسارگسیخته، و بحران‌های معیشتی که می‌تواند منجر به اختلال در سایر لایه‌های نظام شود، در این چارچوب اهمیت می‌یابد.

۴) نظام سلامت و بهداشت عمومی: این لایه، به ویژه در عصر حاضر، اهمیت خود را بیش از پیش نشان داده است. حفظ سلامت شهروندان و کارآمدی نظام بهداشتی کشور در برابر بحران‌های سلامت، یکی از مصادیق مهم حفظ نظام اجتماعی است.

این تفکیک از آن جهت اهمیت دارد که در مقام تراجم، نوع و شدت خطر برای هر یک از این مراتب، می‌تواند کیفیت و کمیت تغییر در حکم عبادی را مشخص کند. به عنوان مثال، یک تهدید قطعی علیه «نظام سیاسی-امنیتی» (مرتبه ۱) می‌تواند تعطیلی کامل و سراسری یک عبادت جمعی را توجیه کند، در حالی که یک خطر محدود در «نظام سلامت» (مرتبه ۴) ممکن است صرفاً به تغییر در کیفیت برگزاری آن (مانند لزوم رعایت فاصله‌گذاری) منجر شود. اهمیت این قاعده تا بدانجاست که فقهای بزرگی آن را از «اوجب واجبات عقلی و شرعی» دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۶۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۹۰؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۵۱). استدلال اصلی برای این جایگاه رفیع، در درجه اول یک استدلال عقلی است. عقل سلیم به روشنی درک می‌کند که تحقق اهداف دین، مانند گسترش عدالت، اقامه عبادات، اجرای حدود و تأمین امنیت، بدون وجود یک ساختار اجتماعی منسجم و کارآمد، امکان‌پذیر نیست (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲). هرج و مرج و اختلال در ارکان جامعه، اولین قربانی خود را که همانا دین و دین‌داری است، خواهد گرفت. بنابراین، هر امری که وجود این ساختار را تهدید کند، به طور طبیعی امری نامشروع و هر فعلی که به تقویت و پایداری آن بینجامد، امری مطلوب و واجب خواهد بود. این برهان عقلی، نیازمند تعبد و استناد به نص خاصی نیست، هرچند ادله نقلی فراوانی نیز آن را تأیید می‌کنند. در کتاب و سنت نیز شواهد متعددی بر این امر دلالت دارد. آیاتی که بر لزوم وحدت و پرهیز از تفرقه تأکید می‌کنند (آل عمران: ۱۰۳)، آیاتی که فتنه و اختلال اجتماعی را گناهی بزرگ‌تر از قتل می‌شمارند (بقره: ۲۱۷) و روایاتی که بر ضرورت وجود حکومت و اجتماع برای جلوگیری از تباهی جامعه تأکید دارند، همگی در راستای تثبیت این اصل کلان هستند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۱۰۱) در کلام امیرالمؤمنین (ع) نیز به

روشنی آمده است که مردم به حاکمی نیک یا بد نیازمندند تا در سایه حکومت او، راه‌ها امن و حقوق ضعفا ستانده شود و مؤمن بتواند به عبادت خود پردازد (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰). این بیان به وضوح نشان می‌دهد که حتی یک حکومت حداقلی برای حفظ نظام، بر بی‌نظمی و هرج‌ومرج اولویت دارد، چرا که شرط لازم برای انجام عبادات و فرایض دینی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۰۸).

اما نکته کلیدی در بحث ما، اثبات «اولویت» و «حاکمیت» این قاعده بر سایر احکام اولیه در مقام تراحم است. فقها در باب تراحم احکام، یعنی زمانی که امکان امتثال دو یا چند حکم واجب به صورت همزمان وجود ندارد، ملاک‌هایی برای ترجیح یک حکم بر دیگری ارائه کرده‌اند. مهم‌ترین این ملاک‌ها، قاعده «اهم و مهم» است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۵۰). بر اساس این قاعده، در دوران امر بین دو واجب، واجبی که دارای مصلحت بالاتر و اهمیت بیشتری است، باید مقدم شود. جایگاه قاعده حفظ نظام در این میان، جایگاه یک حکم «اهم» است. زیرا مصلحت نهفته در آن، یعنی حفظ اساس دین و جامعه اسلامی، به مراتب بالاتر از مصلحت موجود در بسیاری از احکام فردی است (مزینانی، ۱۳۷۳، ص ۶۳ و ۶۴). ترک یک عمل عبادی یا تغییر موقت در کیفیت آن، آسیبی جزئی و محدود به یک فرد یا یک جنبه از دین وارد می‌کند، اما فروپاشی نظام اجتماعی، به تعطیلی کلیت دین و از بین رفتن تمام مصالح منجر می‌شود. این همان منطقی است که امام خمینی (ره) بر اساس آن، اختیارات حاکم اسلامی را تا جایی گسترش دادند که بتواند برای حفظ مصلحت نظام، به صورت موقت، هر حکم فرعی، حتی عبادی را متوقف سازد (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۲۰، ص ۱۷۰)؛ بنابراین، اولویت قاعده حفظ نظام، از نوع «حاکمیت» است. یعنی این قاعده، موضوع احکام دیگر را در شرایط خاص، محدود یا منتفی می‌کند (ملک افضلی اردکانی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷ و ۱۱۸). برای مثال، حکم «وجوب حج» برای فرد مستطیع، یک حکم اولیه است. اما اگر حاکم اسلامی تشخیص دهد که اجتماع عظیم حجاج در یک سال خاص، به دلیل یک تهدید امنیتی یا بهداشتی، کیان جامعه اسلامی را به خطر می‌اندازد، می‌تواند با استناد به قاعده حفظ نظام، حکم حج را در آن سال به صورت موقت برای عموم تعطیل کند. در اینجا، قاعده حفظ نظام، حکم وجوب حج را نسخ نکرده، بلکه دایره شمول آن را در این وضعیت خاص، محدود کرده است. با روشن شدن این دو مبنای نظری، یعنی پذیرش ماهیت تعبدی عبادات از یک سو و اثبات جایگاه حاکمیتی قاعده حفظ نظام از سوی دیگر، اکنون آماده ورود به بحث اصلی، یعنی تحلیل کیفیت تراحم میان این دو و ارائه فرایندی برای حل آن هستیم.

۳-۱. پیشینه تاریخی: سیره فقها در مواجهه با بحران‌ها

چارچوب نظری ارائه شده در این تحقیق، هرچند در قالب یک مدل منسجم، امری نوین به نظر می‌رسد، اما روح حاکم بر آن، یعنی اولویت دادن به مصالح عالی و حفظ نظام در شرایط اضطرار، در تاریخ فقه و سیره عملی فقها ریشه‌های عمیقی دارد.

بررسی تاریخ نشان می‌دهد که فقهای بزرگ، هرگاه با تراحم میان عمل به یک حکم جزئی و یک مصلحت کلان مواجه می‌شدند، با شجاعت و بصیرت فقهی، جانب مصلحت اهم را می‌گرفتند (قاسمی قلعه، ۱۴۰۱، صص ۶۷-۷۳). این سیره، مؤید آن است که فقه اسلامی در ذات خود، بن‌بست ندارد و همواره راهی برای مدیریت بحران‌ها پیش‌بینی کرده است (هاشمی جزئی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۵) از مشهورترین نمونه‌های غیرعبادی، تصمیم خلیفه دوم در عام الرمادة (سال قحطی) مبنی بر توقف موقت اجرای حد سرق است (نک: خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۶؛ لا يُقَطَّعُ السَّارِقُ فِي عامِ سَنَةٍ - يَعْنِي فِي عامِ مَجَاعَةٍ - . کلینی، ص ۲۳۱، ج ۲) او با درک اینکه در شرایط قحطی و اضطرار عمومی، موضوعیت اجرای حد به دلیل شبهه اضطرار منتفی است، مصلحت حفظ جان و نظام اجتماعی را بر اجرای یک حکم اولیه ترجیح داد (ابن قدامه، ۱۹۶۸م، ج ۹، ص ۱۸۳). همچنین، در سیره امیرالمؤمنین (ع) نیز موارد متعددی از صدور احکام حکومتی بر اساس مصالح زمانه، مانند تغییر در برخی روندهای مالیاتی برای جلوگیری از فشار بر مردم، ثبت شده است (نهج البلاغه، نامه ۵۳). این نمونه‌ها، بارزترین شاهد بر درک عمیق شرایط و تصرف حاکم در دایره شمول یک حکم برای حفظ مصلحتی برتر بود. در حوزه عبادات نیز، تاریخ موارد متعددی از تعطیلی موقت مناسک جمعی را ثبت کرده است. به عنوان مثال، فریضه حج در طول تاریخ بارها به دلیل ناامنی شدید یا شیوع بیماری‌های واگیر تعطیل شده است. از جمله مشهورترین موارد، تعطیلی حج در سال ۳۱۷ قمری به دلیل حمله قرامطه به مکه و ربودن حجرالاسود (قرطبی، بی تا، ص ۹۵؛ ابن جوزی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۸۲)، و یا در سال ۳۵۷ قمری به دلیل شیوع یک بیماری فراگیر بود که منجر به مرگ بسیاری از حجاج در مسیر می‌شد (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۱۶۵ و ۱۸۲). در مواردی دیگر، فقهای بزرگی در بلاد اسلامی مانند قاهره و دمشق، در زمان اوج شیوع طاعون، با درک صحیح از تراحم میان «حفظ نفس» که از مقاصد ضروری شریعت است و فضیلت نماز جماعت، حکم به تعطیلی موقت آن برای جلوگیری از گسترش بیماری دادند (ابن بطوطه، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۳۵؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۸۹ق، ص ۳۱۵) علاوه بر این ترک سرزمینی که دچار طاعون شده، در منابع طبّی قدیم سفارش شده (جلادت و مصطفوی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۷؛ زارع و دیگران، ۱۳۹۶، صص ۸۸-۹۲) و در روایات اسلامی نیز توصیه به ترک مناطق آلوده وجود دارد؛ (برای نمونه، ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۸، ص ۱۰۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۹) این تصمیمات نشان می‌دهد که سیره عملی فقها (السیرة الفقهیة) نیز همواره بر این اصل استوار بوده که احکام عبادی، هرچقدر هم مهم باشند، در تراحم با مقاصد ضروری و عالی تری مانند حفظ جان و نظام، قابلیت انعطاف دارند. بنابراین، بحث این مقاله، نه ابداع یک رویکرد جدید، بلکه نظریه‌پردازی و قاعده‌مند کردن رویه‌ای است که در تاریخ تفکر اسلامی، ریشه‌دار و مورد عمل بوده است.

۲. تحلیل ماهیت تراحم و مبانی جواز تغییر

پس از تبیین مبانی نظری دو اصل «تعبدی بودن عبادات» و «حفظ نظام»، اکنون نوبت به تحلیل نقطه کانونی بحث، یعنی کیفیت رویارویی این دو در عالم واقع می‌رسد. در نگاه نخست، ممکن است این تقابل، یک بن‌بست فقهی به نظر برسد؛ از یک سو، نص ثابت و غیرقابل تغییر، و از سوی دیگر، مصلحت ضروری و انکارناپذیر. کلید حل این مسئله، در درک صحیح ماهیت این رویارویی و تشخیص نوع رابطه میان این دو اصل نهفته است. این مبحث نشان خواهد داد که این تقابل، از نوع «تزام» است، اما نه تزامی میان دو حکم هم‌سطح، بلکه تقابلی سلسله‌مراتبی که راه را برای ارائه یک راه حل قاعده‌مند باز می‌کند.

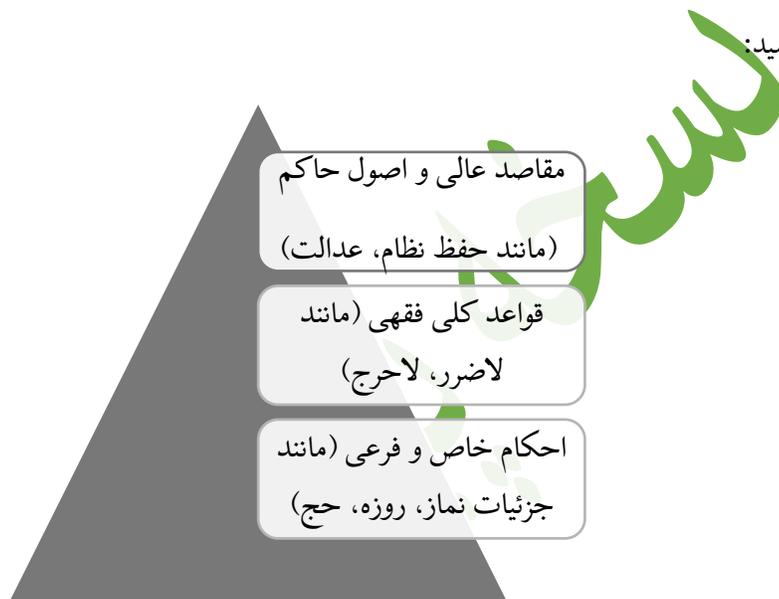
۱-۲. تبیین تزام در مقام امتثال

در علم اصول فقه، میان دو مفهوم «تعارض» و «تزام» تمایز مهمی وجود دارد (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۱۰). تعارض ادله، به تنافی و ناسازگاری در مرحله «جعل و قانون‌گذاری» بازمی‌گردد؛ یعنی دو دلیل و نص شرعی، در مقام بیان حکم، یکدیگر را نقض می‌کنند. در چنین حالتی، وظیفه مجتهد آن است که با استفاده از قواعد باب تعارض (مانند ترجیح یک دلیل بر دیگری یا تساقط هر دو)، حکم واقعی را کشف کند. اما تزام، در مرحله «امتثال و اجرا» رخ می‌دهد. در اینجا، دو یا چند حکم الزامی، همزمان متوجه مکلف است و او به دلیل محدودیت توانایی، قادر به انجام همه آنها نیست (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۲۱). مثال کلاسیک آن، وجوب همزمان «اقامه نماز در وقت» و «نجات یک غریق» است. هر دو حکم در جای خود صحیح و پابرجاست، اما مکلف در آن واحد، توانایی انجام هر دو را ندارد. در اینجا، وظیفه، انتخاب و اجرای حکمی است که از اهمیت و ملاک قوی‌تری برخوردار است (الکاظمی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵). رویارویی میان حکم یک عبادت تعبدی و مصلحت حفظ نظام، از نوع دوم، یعنی تزام است. وجوب اقامه نماز جمعه به عنوان یک عبادت جمعی، و وجوب پرهیز از تجمعی که منجر به شیوع بیماری و اختلال در نظام سلامت جامعه می‌شود، دو حکمی هستند که در عالم تشریح با یکدیگر تنافی ندارند. اما در یک شرایط خاص (مانند همه‌گیری یک ویروس)، «جامعه اسلامی» یا «حاکم اسلامی» به عنوان مکلف، قادر به جمع میان این دو تکلیف نیست. اقامه نماز جمعه، به اختلال نظام منجر می‌شود و حفظ نظام، مستلزم ترک موقت نماز جمعه است. در اینجا، بحث بر سر انکار یا نسخ حکم نماز جمعه نیست، بلکه بر سر تشخیص وظیفه فعلی در یک شرایط اضطراری است (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۰۶). این تشخیص دقیق ماهیت تقابل، اولین گام برای خروج از بن‌بست است؛ زیرا راه حل تزام، نه کنار گذاشتن یکی از ادله، بلکه اولویت‌بندی بر اساس ملاک اهم و مهم است.

۲-۲. تزام سلسله‌مراتبی: تقابل «اصل حاکم» با «حکم خاص»

اگرچه تقابل مورد بحث از نوع تزام است، اما نکته نوآورانه و کلیدی بحث در این است که این تزام، میان دو حکم در یک سطح و عرض نیست. ما با یک تزام سلسله‌مراتبی مواجه هستیم؛ یعنی تقابل یک «اصل بنیادین و حاکم» با یک «حکم

خاص و زیرمجموعه» قاعده حفظ نظام، یک حکم فرعی در کنار سایر احکام مانند وجوب نماز و روزه نیست. همان‌طور که در مبحث قبل بیان شد، این قاعده، جزو مقاصد عالی شریعت و شرط لازم برای امکان اجرای سایر احکام است (منتظری، ۱۴۲۹ق، ص ۲۴۴). در واقع، رابطه میان «حفظ نظام» و «احکام عبادی»، مانند رابطه میان «وجود» و «ویژگی‌های وجودی» است. تا وجودی نباشد، سخن گفتن از ویژگی‌های آن بی‌معناست. تا نظام و ساختار اجتماعی پابرجا نباشد، سخن گفتن از اقامه نماز جمعه و سایر عبادات، موضوعیت خود را از دست می‌دهد (مرتضوی، ۱۴۰۱). این رابطه سلسله‌مراتبی را می‌توان در قالب یک هرم مفهومی به تصویر کشید:



نمودار ۱: هرم سلسله‌مراتبی مقاصد و احکام شریعت

همان‌طور که در نمودار فوق مشاهده می‌شود، «حفظ نظام» در قله این هرم قرار دارد و بر قواعد و احکام سطوح پایین‌تر، اشراف و حاکمیت دارد. تراحم در اینجا، میان دو عنصر هم‌سطح در ردیف C نیست، بلکه میان یک اصل از سطح الف با یک حکم از سطح ب است. در چنین ساختاری، اصل حاکم و بنیادین، دامنه شمول حکم خاص را در شرایط تراحم، تعیین و تحدید می‌کند (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۷۰؛ مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۰۱؛ حیدری، ۱۴۱۲ق، ص ۳۰۰). این نگرش سلسله‌مراتبی، هرچند در ادبیات اصولی ما تحت عنوان «حکومت» مطرح شده، اما ریشه‌های عمیق‌تری در بحث «مقاصد الشریعه» دارد. اندیشمندان مسلمان، به ویژه فقیهانی چون شاطبی، به این نتیجه رسیده‌اند که تمام احکام جزئی و فرعی شریعت، در راستای تحقق اهداف و مقاصد عالی‌تری تشریح شده‌اند. این مقاصد در سه سطح «ضروریات»، «حاجیات» و «تحسینات» طبقه‌بندی می‌شوند (علیدوست، ۱۳۸۴). ضروریات، مصالحی هستند که اساس دین و دنیای مردم بر آن‌ها استوار است و شامل حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال می‌شود. قاعده «حفظ نظام» در واقع حافظ و بستر تحقق تمام این ضروریات پنج‌گانه است (سیرت، ۱۳۹۸، ص ۱۰۷). بدون یک نظام اجتماعی-سیاسی باثبات، نه دین مردم حفظ می‌شود، نه امنیت جانی آنان و نه سایر مقاصد.

از این منظر، هرم مفهومی که پیشتر ترسیم شد، بازتابی از همین ساختار مقاصدی است. احکام جزئی عبادی، هرچقدر هم که مهم باشند، در راستای تحقق همان مقاصد عالی‌تر (مانند حفظ دین و قرب الهی) قرار دارند. حال اگر در یک شرایط استثنائی، عمل به یک حکم جزئی، به نقض یک مقصد کلی‌تر و ضروری‌تر (مانند حفظ نفس عامه مردم یا حفظ اصل دین از طریق پایداری نظام) منجر شود، عقل و شرع حکم می‌کنند که باید جانب مقصد عالی‌تر و بنیادین‌تر را گرفت (علیدوست، ۱۳۹۸). بنابراین، نظریه «تزام سلسله‌مراتبی» صرفاً یک راه‌حل فنی اصولی نیست، بلکه مبتنی بر یک فلسفه عمیق در حقوق اسلامی است که احکام را بی‌هدف و پراکنده ندانسته، بلکه آن‌ها را اجزای یک کل منسجم در راستای اهداف والا می‌بیند این دیدگاه، ریشه در مبانی اصول فقه، به ویژه بحث «حکومت و ورود» دارد. در بحث حکومت، یک دلیل (دلیل حاکم)، ناظر بر دلیل دیگر (دلیل محکوم) بوده و در موضوع آن تصرف می‌کند (حیدری، ۱۴۱۲ق، ص ۳۰۰؛ صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۴۹) قاعده حفظ نظام، به دلیل اهمیت و جایگاه برتر خود، این نقش را ایفا می‌کند. این قاعده نمی‌گوید «نماز جمعه واجب نیست»، بلکه می‌گوید «موضوع وجوب نماز جمعه، یعنی اجتماعی که مفسده‌ای در پی ندارد، در این شرایط محقق نیست». به عبارت دیگر، این اصل حاکم، موضوع حکم عبادی را به صورت موقت از بین می‌برد یا دایره آن را تنگ‌تر می‌کند. بر این اساس، مبنای جواز تغییر در احتام عبادی تعبدی، نه یک مصلحت‌سنجی شخصی و بی‌ضابطه، بلکه استناد به یک اصل فقهی برتر و حاکم است. این امر دو فایده بزرگ دارد: نخست، «قاعده‌مندی» است که تصمیم‌گیری را از حالت سلیقه‌ای خارج کرده و آن را در چارچوب یک استدلال فقهی منضبط قرار می‌دهد؛ و دوم، «پیشگیری از بدعت» است. از آنجا که این تغییر، مستند به یک اصل برتر شرعی است و به معنای نسخ یا تشریح جدید نیست، بلکه تعیین وظیفه در شرایط اضطرار است، شائبه بدعت را از میان برمی‌دارد. بنابراین، جواز تغییر در کیفیت یا کمیت یک عبادت تعبدی در شرایط التزام با حفظ نظام، نه به معنای نادیده گرفتن امر شارع، بلکه خود عمل به یک امر مهم‌تر از سوی همان شارع است (غروی، ۱۳۸۶). اینک که مبنای نظری این جواز روشن شد، در مبحث بعد به فرایند عملیاتی و ضوابط اجرایی آن خواهیم پرداخت.

۳. ارائه «فرایند» و «ضوابط» تغییر برای پیشگیری از بدعت

پس از آنکه در مباحث پیشین، مبنای نظری جواز تغییر در احکام عبادی تعبدی در مقام التزام با حفظ نظام، بر اساس نظریه «تزام سلسله‌مراتبی» تبیین شد، بایستی بررسی شود که این تغییر تحت چه فرایند و با رعایت چه ضوابطی باید صورت گیرد تا هم مصلحت نظام تأمین شود و هم از خطر بدعت‌گذاری در دین و تزلزل باورهای عمومی جلوگیری به عمل آید؟ پاسخ به این پرسش، جنبه کاربردی و عملیاتی این نظریه را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که این جواز، یک مجوز نامحدود برای تغییر دین نیست، بلکه یک راه‌حل قاعده‌مند و کاملاً منضبط برای شرایط اضطرار است.

۳-۱. فرایند قاعده‌مند تشخیص و اجرا

هرگونه تغییر در یک حکم شرعی، به ویژه در حوزه عبادات، نیازمند یک فرایند شفاف و دقیق است. این فرایند را می‌توان در دو مرحله اصلی «تشخیص ضرورت» و «تعیین حدود تغییر» صورت‌بندی کرد.

۳-۱-۱. مرحله اول: تشخیص ضرورت و احراز تزامم

این مرحله، حساس‌ترین و پایه‌ای‌ترین گام در این فرایند است. تشخیص اینکه آیا واقعاً مصلحت حفظ نظام در خطر است و آیا این خطر با عمل به یک حکم عبادی در تزامم قرار گرفته، امری نیست که به تشخیص افراد عادی یا حتی هر مجتهدی واگذار شود. به دلیل تأثیرات گسترده‌ای که چنین تصمیمی بر کل جامعه اسلامی دارد، مرجعیت تشخیص و صدور حکم در این زمینه، منحصراً در اختیار حاکم اسلامی (ولی فقیه) یا یک شورای عالی از مراجع تقلید قرار دارد تا از آشفتگی و صدور فتوای متعارض که خود می‌تواند به اختلال نظام منجر شود جلوگیری به عمل آید (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۷). البته این تشخیص، در خلأ صورت نمی‌گیرد؛ بلکه حاکم اسلامی موظف است برای احراز «موضوع» تزامم، به کارشناسان متعهد و متخصص (اهل خبره) رجوع کند (همان، ص ۸۰) و وظیفه کارشناسان، تعیین دقیق ابعاد خطر و ارائه داده‌های عینی است و وظیفه حاکم، تطبیق این موضوعات بر کلیات فقهی و صدور حکم است؛ البته در فقه، حجیت و اعتبار نظر اهل خبره، منوط به احراز دو شرط اساسی «وثاقت» (تعهد و عدالت) و «تخصص» (داشتن مهارت کافی در حوزه مربوطه) است که با احراز این دو شرط، قول کارشناس برای فقیه اطمینان‌آور بوده و مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۷۴). علاوه بر این، خطری که مبنای تغییر حکم قرار می‌گیرد، نباید بر اساس گمان‌های ضعیف باشد، بلکه مصلحت حفظ نظام باید در معرض یک خطر قطعی یا اطمینان‌آور قرار گرفته باشد تا راه بر تصمیمات شتاب‌زده و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی کوتاه‌مدت بسته شود (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۴).

۳-۱-۲. مرحله دوم: تعیین حدود و کیفیت تغییر

پس از احراز قطعی تزامم از طریق فرایند پیشین، حاکم اسلامی باید کیفیت و کمیت تغییر را مشخص کند. این مرحله خود تابع دو اصل کلیدی و محدودکننده است. نخست، اصل حداقل‌سازی تغییر یا همان قاعده فقهی «الضرورات تقدر بقدرها» است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۳). بر این اساس، هرگونه عدول از حکم اولیه باید به کمترین میزان ممکن محدود شود و اگر خطر با یک تغییر جزئی برطرف می‌شود، تغییر بزرگ‌تر جایز نیست. دوم، اصل موقتی بودن حکم است. از آنجا که این حکم ثانویه تنها به دلیل یک شرایط اضطراری صادر شده، طبیعتاً اعتباری موقت و مقید به باقی بودن آن شرایط دارد. به محض رفع خطر

و از بین رفتن حالت تراحم، حکم ثانویه خودبه‌خود برداشته شده و حکم اولیه به جایگاه خود بازمی‌گردد و حاکم اسلامی موظف است این موقتی بودن را در بیان حکم خود تصریح کند (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۱۱، ص ۱۴)

۲-۳. ضوابط و محدودیت‌ها برای پیشگیری از بدعت

برای آنکه مرز میان «تغییر مشروع» و «بدعت نامشروع» حفظ شود، علاوه بر فرایند فوق، رعایت ضوابط ماهوی زیر نیز الزامی است. این ضوابط، خطوط قرمز این نظریه را ترسیم می‌کنند و تضمین‌کننده سلامت دین در بلندمدت هستند. مهم‌ترین ضابطه، حفظ ارکان و جوهر عبادت است؛ بدین معنا که تغییرات مجاز، تنها می‌توانند ناظر بر شکل، شرایط یا اجزاء غیررکنی باشند، نه ماهیت و ارکان اصلی آن. برای مثال، می‌توان نماز جمعه را تعطیل کرد، اما نمی‌توان رکوع یا سجود را از آن حذف نمود. در کنار این، ضابطه شفافیت و اقتناع عمومی نیز نقشی کلیدی دارد. حاکم اسلامی وظیفه دارد دلایل صدور حکم ثانویه را به روشنی برای افکار عمومی تبیین کند تا ضمن جلب همراهی مردم، از بدعت‌پنداری جلوگیری شود. در نهایت، ضابطه عدم تسری به شرایط عادی تضمین می‌کند که حکمی که در شرایط اضطرار صادر شده، به یک رویه معمول تبدیل نشود و پس از رفع ضرورت، جامعه به طور کامل به حکم اولیه بازگردد. مجموع این فرایند و ضوابط نشان می‌دهد که تغییر در احکام عبادی امکانی کاملاً استثنایی برای حفظ اساس دین است (محامد، ۱۳۷۴، ص ۴۶۷ و ۴۶۸)

۳-۳. تحلیل یک نمونه عینی: مدیریت فقهی بحران همه‌گیری

برای آنکه چارچوب نظری ارائه شده در این مقاله وضوح بیشتری یابد، می‌توان آن را بر یکی از ملموس‌ترین بحران‌های جهانی سال‌های اخیر، یعنی همه‌گیری ویروس کرونا (کووید-۱۹)، تطبیق داد. این بحران، مصداق بارز تراحم میان برخی عبادات جمعی (مانند نماز جمعه و جماعت) و مصلحت حفظ نظام (به ویژه در مرتبه نظام سلامت عمومی و نظام اجتماعی) بود. اکنون می‌توان مشاهده کرد که واکنش نهادهای فقهی جهان اسلام تا چه حد با فرایند و ضوابط پیشنهادی در این تحقیق انطباق داشت. مرحله نخست این فرایند، یعنی تشخیص ضرورت، به وضوح محقق شد. در سراسر جهان اسلام، مراجع دینی و حکومت‌های اسلامی، برای تصمیم‌گیری، به سراغ نظر کارشناسان رفتند. سازمان‌های بهداشتی و پزشکان متخصص (اهل خبره)، به صراحت اعلام کردند که تجمعات انسانی، عامل اصلی شیوع ویروس و تهدیدی قطعی برای سلامت عمومی است. این خطر، صرفاً یک گمان نبود، بلکه مبتنی بر داده‌های علمی و مشاهدات عینی بود و می‌توانست به فروپاشی نظام سلامت کشورها منجر شود. در اینجا، حاکمیت‌های دینی و مراجع بزرگ، با احراز موضوع از طریق اهل خبره، به این نتیجه رسیدند که تراحم میان «وجوب اقامه نماز جمعه» و «وجوب حفظ نفس و نظام سلامت» قطعی است. پس از احراز تراحم، در مرحله دوم، یعنی تعیین حدود تغییر و صدور حکم، احکام ثانویه‌ای مبنی بر محدودیت یا تعطیلی موقت عبادات جمعی از سوی نهادهای دینی و مراجع تقلید صادر شد.

به عنوان نمونه، ستاد ملی مبارزه با کرونا در ایران با استناد به نظر کارشناسان بهداشتی و تأیید رهبر معظم انقلاب، حکم به تعطیلی موقت نمازهای جمعه و جماعات داد (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۸). به طور مشابه، دفتر آیت‌الله سیستانی در نجف و مرکز اسلامی الازهر در مصر نیز با صدور بیانه‌هایی، ضمن تأکید بر لزوم تبعیت از توصیه‌های پزشکی، هرگونه تجمعی را که منجر به شیوع بیماری شود، جایز ندانستند (دفتر آیت‌الله سیستانی، ۱۳۹۸؛ بیانیه هیئت کبار علمای الازهر، ۲۰۲۰). این احکام به شکلی دقیق، ضوابط و محدودیت‌های مورد بحث در این مقاله را رعایت کردند. اصل حداقل‌سازی تغییر در رویکرد مرحله‌ای آن‌ها کاملاً مشهود بود؛ در ابتدا حکم به تعطیلی کامل داده شد، اما به محض کاهش خطر، این حکم به برگزاری نماز با رعایت فاصله‌گذاری تقلیل یافت. اصل موقتی بودن حکم نیز به صراحت در تمام بیانیه‌ها مورد تأکید قرار گرفت. از همه مهم‌تر، ضابطه حفظ جوهر عبادت رعایت گردید؛ هیچ تغییری در ماهیت و ارکان نماز ایجاد نشد. در نهایت، با عمل به ضابطه شفافیت، این نهادها دلایل تصمیمات خود را به روشنی برای مردم توضیح دادند و با استناد به قواعدی چون «اهمیت حفظ نفس» و «لاضرر»، افکار عمومی را اقناع کرده و از بدعت‌پنداری جلوگیری نمودند. این نمونه عینی به خوبی نشان می‌دهد که چارچوب پیشنهادی در این پژوهش، نه یک نظریه‌پردازی انتزاعی، بلکه مدلی است که در عمل نیز توسط نهادهای فقهی به کار گرفته شده است. این بحران ثابت کرد که فقه اسلامی، ظرفیت آن را دارد که در عین پابندی به اصول، برای سخت‌ترین چالش‌های نوین نیز راه‌حل‌های کارآمد، منضبط و مبتنی بر مصلحت ارائه دهد.

۳-۴. تمایز میان «تغییر مشروع» و «بدعت حرام»

مهم‌ترین دغدغه و شبهه‌ای که در برابر هرگونه بحث از تغییر در احکام عبادی مطرح می‌شود، خطر غلتیدن در ورطه «بدعت» است. بدعت در اصطلاح شرعی، به معنای افزودن چیزی به دین یا کاستن از آن است که جزو دین نیست (ادخال ما لیس من الدین فی الدین) (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۰۸). مخالفان هرگونه انعطاف در عبادات، با استناد به همین اصل و عموم روایات ناهی از بدعت، هر تغییری را مردود و مصداق دست‌اندازی به شریعت می‌شمارند (نک: ابن تیمیه، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۹). بنابراین، ضروری است که مرز دقیق میان «تغییر مشروع» که در این مقاله تبیین شد و «بدعت حرام» به روشنی ترسیم گردد. تمایز اصلی در مبنا و منشأ تغییر نهفته است. بدعت، تغییری است که مبتنی بر رأی شخصی، استحسان، قیاس‌های باطل یا پیروی از امیال و سلاقی باشد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۸).. در بدعت، فرد یا گروهی خود را در جایگاه شارع قرار داده و تلاش می‌کند حکمی را از خارج از دین، به آن تحمیل کند. اما «تغییر مشروع» که در چارچوب این مقاله مطرح شد، اساساً از چنین جنسی نیست. این تغییر، نه برآمده از رأی شخصی، بلکه مستند به یک اصل برتر و یک قاعده حاکم از درون خود دین است. وقتی فقیه برای حفظ نظام، حکم به تغییر موقت یک عبادت می‌دهد، این تصمیم را نه بر اساس میل خود، بلکه بر اساس استناد به قاعده اهم

و مهم و حاکمیت قاعده حفظ نظام اتخاذ می‌کند (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۷۰). به عبارت دیگر، این «خود شریعت» است که راه حل را در شرایط اضطرار نشان داده است؛ این فرایند، استفاده از یک بخش از دین برای تعیین تکلیف در بخش دیگر است، نه ورود عنصری بیگانه به دین.

تمایز دوم در قلمرو تغییر است. بدعت، در صدد تغییر در اصل تشریح و قانون‌گذاری (مرحله جعل) است. بدعت‌گذار مدعی است که حکم الهی از اساس باید تغییر کند یا کامل نیست. اما تغییر مشروع، هیچ دخالتی در مرحله جعل ندارد. حکم و جوب نماز جمعه در جای خود ثابت و پابرجاست، اما این تغییر، ناظر به مرحله اجرا و فعلیت (مرحله امثال) است. یعنی در یک شرایط خاص، به دلیل وجود یک مانع بزرگ‌تر (خطر اختلال نظام)، موضوعیت یا امکان اجرای آن حکم به صورت موقت از بین رفته است. این دقیقاً همان کاری است که قواعد ثانویه مانند «لاضرر» انجام می‌دهند؛ حکم ضرری را نسخ نمی‌کنند، بلکه در شرایط ضرر، جلوی فعلیت یافتن آن را می‌گیرند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۳۳) تمایز سوم در هدف و غایت است. هدف از بدعت، تغییر دائمی دین و تطبیق آن با امیال شخصی یا گروهی است. اما هدف از تغییر مشروع، حفظ خود دین و اساس شریعت است. فقیه در اینجا با این محاسبه عقلانی و شرعی مواجه است که اگر برای حفظ کل (نظام)، از یک جزء (یک عبادت خاص) به صورت موقت صرف نظر نکند، اصل و کل، هر دو از بین خواهند رفت. این اقدام، نه تنها ضد دین نیست، بلکه عین دین‌داری و حفاظت از کیان شریعت در برابر خطرات بزرگ‌تر است (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۲۰، ص ۴۵۱-۴۵۲) بنابراین، چارچوب ارائه شده در این مقاله، با داشتن مبنای درون‌دینی، محدود بودن به مرحله امثال، و داشتن هدفی والا یعنی حفظ اساس دین، هیچ نسبتی با بدعت مصطلح ندارد و دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار می‌گیرد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۳۹).

مواجهه میان اصول ثابت عبادی و ضروریات متغیر حاکم بر نظام اجتماعی، یکی از عمیق‌ترین چالش‌های پیش روی فقه معاصر است. در جهانی که پیچیدگی‌های روزافزون آن، موقعیت‌های بی‌سابقه‌ای از تقابل میان مناسک فردی و مصالح عمومی را ایجاد می‌کند، پاسخ فقه به این مسئله، نه تنها یک نیاز نظری، بلکه یک ضرورت عملی برای اثبات کارآمدی دین در عرصه اداره جامعه است. ماحصل این تحقیق آن است که فقه امامیه، با تکیه بر مبانی استوار و اصول روشمند خود، از ظرفیت درونی برای حل این تعارض، به شیوه‌ای که نه به جمود و تحجر بینجامد و نه راه را بر تحریف و بدعت بگشاید، برخوردار است. سیر منطقی بحث، از پذیرش اصل بنیادین «توقیفی و تعبدی بودن» عبادات آغاز شد؛ اصلی که به درستی حصار مستحکمی پیرامون عبادات کشیده و آن را از تغییرات سلیقه‌ای مصون داشته است. با این حال، نشان داده شد که این ثبات، به معنای نادیده گرفتن یک اصل حیاتی‌تر، یعنی «حفظ نظام» نیست. قاعده حفظ نظام، صرفاً یک حکم فرعی در کنار سایر احکام نیست، بلکه به عنوان یکی از مقاصد عالی شریعت و شرط عقلی و شرعی امکان اقامه دین، در جایگاهی برتر قرار دارد. بر این اساس، استدلال اصلی بر نظریه «تزامم سلسله‌مراتبی» استوار شد؛ یعنی تقابل میان این دو، نه میان دو حکم هم‌سطح، بلکه میان یک «اصل بنیادین حاکم» و یک «حکم خاص و زیرمجموعه» است. این نگاه سلسله‌مراتبی، کلید حل مسئله است، زیرا جواز تغییر را نه بر پایه مصلحت‌سنجی‌های بی‌ضابطه، بلکه بر اساس اعمال یک قاعده فقهی برتر و اولی، یعنی قاعده اهم و مهم، استوار می‌سازد.

بر مبنای این شالوده نظری، یک فرایند عملیاتی منضبط و شفاف برای مدیریت این شرایط استثنائی ارائه شد. این فرایند، تصمیم‌گیری را از حیطه تشخیص‌های فردی خارج کرده و آن را در صلاحیت عالی‌ترین مرجع فقهی-سیاسی جامعه اسلامی، یعنی حاکم اسلامی، قرار می‌دهد. این مرجع نیز به نوبه خود، برای احراز قطعی و اطمینان‌آور بودن خطر، موظف به رجوع به کارشناسان متخصص است. حکمی که در نهایت صادر می‌شود، یک حکم رها و نامحدود نیست، بلکه در چارچوب ضوابطی دقیق محصور شده است: اصل حداقل‌سازی تغییر، اصل موقتی بودن حکم، و مهم‌تر از همه، ضابطه حفظ ارکان و جوهر عبادت. این چارچوب، راه را بر هرگونه سوءاستفاده می‌بندد و تضمین می‌کند که تغییرات، صرفاً به قدر ضرورت، به صورت موقت و در پوسته و شرایط ظاهری عبادت اعمال شود، نه در ماهیت و حقیقت آن. در نهایت، این چارچوب، راهی میانه میان دو دیدگاه افراطی است: از یک سو، رویکردی که با جمود بر ظواهر، مصالح کلان امت اسلامی را نادیده می‌گیرد و دین را ناکارآمد جلوه می‌دهد؛ و از سوی دیگر، رویکردی که با تساهل و مصلحت‌اندیشی‌های بی‌ضابطه، مرز میان تغییر مشروع و بدعت نامشروع را در هم می‌شکند. چارچوب ارائه شده نه تنها یک راه حل نظری ارائه می‌دهد، بلکه افق‌های جدیدی را برای پژوهش‌های آینده می‌گشاید. تحقیقات آتی می‌تواند با انجام یک مطالعه تطبیقی میان مبانی «حفظ نظام» در فقه امامیه و کاربرد قواعدی چون «مقاصد الشریعه» در فقه اهل سنت، ابعاد این بحث را غنی‌تر سازد. افزون بر این، بررسی و تحلیل مصادیق تاریخی که در آن، فقهای بزرگ در دوره‌های بحرانی تصمیماتی مبنی بر تغییر موقت در مناسک اتخاذ کرده‌اند، می‌تواند پشتوانه عملی این نظریه را تقویت کند. همچنین، جایگاه

کلیدی «نظر کارشناسی» که در این فرایند به آن اشاره شد، خود زمینه را برای یک پژوهش مستقل در باب «حجیت قول اهل خبره» در تعیین موضوعات احکام حکومتی فراهم می‌آورد

منابع

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (بی تا). *مجموع الفتاوی*. تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم. مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (بی تا). *المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم*. بی تا
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۳۸۹ق). *بذل الماعون فی فضل الطاعون*. تحقیق: احمد عصام عبد القادر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن قدامه، عبدالله بن احمد. (۱۹۶۸م). *المغنی*. قاهره: مکتبه القاهره.
۵. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر. (۱۴۱۱ق). *إعلام الموقعین عن رب العالمین*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۸ق). *البدایة و النهایة*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). *کفایة الأصول*. قم: مؤسسه آل البيت.
۸. ایازی، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۶). *ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۰. بیانیه هیئت کبار علمای الازهر. (۲۰۲۰). *بیان الهیئة بخصوص صلاة الجمعة والجماعة فی ظل انتشار فيروس كورونا*. قاهره: مرکز رسانه‌ای الازهر
۱۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. (۱۳۹۸). *اطلاعیه در خصوص عدم برگزاری نماز جمعه*. بازیابی شده از farsi.khamenei.ir
۱۲. تبریزی، جواد. (۱۴۱۵ق). *ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب*. قم: مهر.
۱۳. جلدات، امیرمحمد، و مصطفوی، احسان. (۱۳۹۶). *تشخیص، درمان و گزارش‌های همه‌گیری‌های طاعون در دوران تمدن اسلامی*. *مجله طب سنتی اسلام و ایران*، ۸(۲)، ۲۲۳-۲۳۰
۱۴. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *رحیق مختوم*. قم: اسراء.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت.
۱۶. حیدری، علی‌نقی. (۱۴۱۲ق). *اصول الاستنباط*. قم: مرکز النشر.

۱۷. خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۶۹). *صحیفه امام* (جلد ۲۰). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۸. خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۳). *شؤون و اختیارات ولی فقیه* (ترجمه کتاب البیع). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۹. خمینی، سید روح‌الله. (۱۴۰۵ق). *تهذیب الاصول* (تقریر جعفر سبحانی). قم: دار الفکر.
۲۰. خمینی، سید روح‌الله. (۱۴۱۰ق). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۱. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۷ق). *محاضرات فی اصول الفقه*. قم: انتشارات انصاریان.
۲۲. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). *مصباح الأصول*. قم: مکتبه الداوری.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). *التنقیح فی شرح العروه الوثقی*، تقریر میرزا علی غروی، بی نا
۲۴. دفتر آیت‌الله سیستانی (۱۳۹۸). *پاسخ به استفتائات در خصوص ویروس کرونا*. بازیابی شده از sistani.org
۲۵. زارع، فرزانه، و دیگران. (۱۳۹۶). *طاعون در طب سنتی ایران و طب نوین. فصل‌نامه تاریخ پزشکی*، ۹(۳۲)، ۸۵-۹۵
۲۶. ساعدی، جعفر. (۱۳۸۸). *تبعیت احکام از مصالح و مفاسد. فصلنامه فقه اهل بیت (فارسی)*، (۲۹)
۲۷. سیرت، عبدالستار. (۱۳۹۸). *از ضروریات پنج‌گانه تا حوزه‌های چهارگانه*. بازیابی شده از وبسایت اصلاح.
۲۸. سیستانی، سید علی. (۱۴۱۴ق). *مختلف الأصول*. (تقریر سید هاشم هاشمی).
۲۹. شاطبی، ابراهیم بن موسی. (۱۴۱۷ق). *الموافقات فی أصول الشریعه*. (تحقیق: ابوعبیده مشهور بن حسن آل سلمان). دار ابن عفان.
۳۰. شبر، عبدالله. (۱۴۱۲ق). *مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرائع*. بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
۳۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام*. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۳۲. صدر، سید محمدباقر. (۱۴۰۵ق). *دروس فی علم الاصول*. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۳۳. صدر، سید محمدباقر. (۱۴۱۷ق). *مباحث الأصول*. (مقرر سید کاظم حسینی حائری).
۳۴. طباطبایی حکیم، سید محسن. (۱۴۱۶ق). *حقائق الأصول*. قم: مکتبه بصیرتی.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ ه. ق). *المبسوط*، ج ۲، المکتبه المرتضویه، تهران، چاپ سوم.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۳۷. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۸. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *فقه و مقاصد شریعت*. مجله حوزه، شماره ۱۳۱.
۳۹. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *فقه و مدیریت اجتماعی. فصلنامه علمی-پژوهشی شیعه‌شناسی*، (۵۰)، ۲۸-۷.

۴۰. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). *ثواب و متغیرات (جلسه پنجم)*. بازیابی شده از وبسایت درس گفتار
۴۱. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). *ثواب و متغیرات (جلسه چهارم)*. بازیابی شده از وبسایت درس گفتار
۴۲. علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۸۸). *فقه و مصلحت، قم: فرهنگ و اندیشه اسلامی*.
۴۳. غروی، محسن. (۱۳۸۶). *ثواب و متغیرات در احکام (مصاحبه)*. بازیابی شده از وبسایت حوزه.
۴۴. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۲ق). *القواعد الفقهية*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۴۵. قرطبی، عریب بن سعد. (بی تا). *صله تاریخ الطبری*. بی نا
۴۶. کاشف الغطا، جعفر (۱۳۸۳ق). *کشف الغطا*، ج ۴، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۷. کدیور، محسن. (۱۳۸۷). *فقه و مصلحت*. تهران: نشر نی.
۴۸. کرکی، علی بن حسین (محقق ثانی). (۱۴۱۱ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد (بخش رسائل)*. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۵۰. لک زایی، نجف، و صادقیان، حسن. (۱۳۹۵). *استثنائات از تقدیم احکام ثانویه بر احکام اولیه*. فقه حکومتی، (۱)، ۷۲-۸۷
۵۱. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار بیروت: دار إحياء التراث العربي*.
۵۲. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۵۳. محامد، علی. (۱۳۷۴). *تبیین مفهومی احکام اولیه و ثانویه و احکام حکومتی از دیدگاه فقهای شیعه*. مقاله ارائه شده در کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی «نقش زمان و مکان در اجتهاد»، تهران.
۵۴. مرتضوی، سیدضیاء. (۱۴۰۱، ۲۵ مهر). *نسبت حفظ نظام با حفظ احکام شرعی و چهره دین*. روزنامه جمهوری اسلامی.
۵۵. مزینانی، محمدصادق (۱۳۷۳). *حوزه و حفظ نظام*، ش ۶۳ و ۶۴.
۵۶. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۹، ۲۵ دی). *روزنامه رسالت*، شماره ۷۱۸۰، ص ۶.
۵۷. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۹). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری (جلد ۲۰)*. تهران: صدرا.
۵۸. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۰). *اسلام و مقتضیات زمان*. تهران: صدرا.
۵۹. مظفر، محمدرضا. (۱۴۳۰ق). *اصول الفقه*. قم: انتشارات علامه.
۶۰. معرفت، محمدهادی. (۱۴۱۸ق). *ولایت فقیه*. قم: مؤسسه التمهید.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸ق). *انوار الأصول*. قم: انتشارات نسل جوان.

۶۲. ملک افضلی اردکانی، محسن. (۱۳۸۹). آثار قاعده حفظ نظام. حکومت اسلامی، ۱۵(۴)، ۱۰۹-۱۴۵.
۶۳. منتظری، حسینعلی. (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية. قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامية.
۶۴. منتظری، حسینعلی. (۱۴۲۹ق). حکومت دینی و حقوق انسان. قم: ارغوان دانش.
۶۵. موسوی بجنوردی، سید محمد. (۱۳۷۹). قواعد فقهیه. تهران: نشر مجد.
۶۶. نائینی، محمدحسین (۱۳۳۵ق). تنبیه الامه و تنزیه الامه، مقدمه سیدمحمود طالقانی.
۶۷. نائینی، میرزا حسین. (۱۳۷۶ق). فوائد الأصول. (تقریر محمدعلی کاظمی خراسانی).
۶۸. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶۹. نهج البلاغه. (۱۳۷۸). (ترجمه سید جعفر شهیدی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۷۰. هاشمی جزی، سید حسن. (۱۳۹۸). رفتارشناسی یک عالم دینی در مواجهه با طاعون. گزارش کتاب خطی «مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون». کانال نامه‌های حوزوی.

پیش از انتشار

Analysis of the principles and process of changing “devotional” worship rules in the context of conflict with the interest of “maintaining the system”

Abstract

The confrontation between fixed religious rules and changing social interests is one of the fundamental challenges of contemporary jurisprudence. A large part of religious acts, due to their “devotional” nature, resist any change, while the interest of “maintaining the system” as one of the obligatory duties sometimes requires that these rules be temporarily changed. This research, using a descriptive-analytical method and relying on jurisprudential and fundamental sources, seeks to provide a methodological framework for resolving this conflict. The research findings show that this conflict is of the type of “hierarchical conflict”; that is, a conflict between a governing and fundamental principle (maintaining the system) and a specific and subordinate rule (devotional worship). Accordingly, the principle of maintaining the system, as one of the supreme objectives of the Sharia, has priority and dominance over the religious ruling in the position of interference. This article presents a disciplined operational process for implementing this change, the pillars of which include “the definitive determination of the danger by the Islamic ruler by referring to the experts” and “issuing a secondary ruling subject to criteria such as temporaryity, minimization, and preservation of the essence of worship.” This framework shows that Imami jurisprudence has an internal capacity for crisis management, in a way that both maintains its dynamism and remains immune to the risk of innovation.

Keywords

Maintaining the system, religious rulings, interference, changing rulings, religious jurisprudence, expediency